

# پرتوٲٲک زن

|| ميشل ويناور | زيبا خادم حقيقت | نهايشنامه‌هاى بيدگل : اروپايى (٢٦) ||

# نتربيدگل

پرترة بک زن |  
میشل ویناور |  
ترجمة زیبا خادم حقیقت |  
ویراستار: شیرین قاسملو |  
نمونه خوان: فریال رشیدی |  
تنظیم صفحات: مرجان نصرتی |  
مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان |  
مدیر تولید: مصطفی شریفی |  
چاپ اول ۱۳۹۸ تهران | ۱۰۰۰ نسخه |  
شابک: ۹۷۸-۶۲۳-۶۴۰۱-۱۰-۴ |

Bidgol Publishing co. |  
تسربیدگل

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |  
فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخرآزی | پلاک ۱۲۷۴ |  
تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷ |

bidgolpublishing.com |  
همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |  
\* هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است. |

\* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ گونه مسئولیت حرفه ای است. برای مترجمان بسیار پیش می آید که بدون چشم داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان ها و دانشجویان، اما بی شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشر بیدگل استفاده بدون اجازه از ترجمه های نمایشی اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به ویژه در تئاتر تهران و جشنواره ها، اقدامی غیر قانونی قلمداد می کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به حد پیگیری خواهد کرد.

## | شخصیت‌ها

Sophie Auzanneau

Xavier Bergeret

Cornaille

Lachaud

Claudette

Colonna

Monsieur Auzanneau

Madame Auzanneau

Madame Guibot

Docteur Bernd Schlessinger

Gerbier

Francine

سوفی اُزنو

زویه پرزره

گرتی

لشو

کلودت

دانشجویان رشته پزشکی

کلنا، استاد دانشکده پزشکی

آقای اُزنو

خانم اُزنو

خانم گیبو، صاحب‌خانه سوفی اُزنو

دکتر برند شلسینگر، جراح

زربیه، فروشنده اسلحه

فرانسین، نامزد زویه پرزره

رئیس دادگاه پاریس

دادستان

Maître Lubet

Maître Cancé

Docteur Haudebourg

جناب لویه، وکیل شاکیان

جناب کانسسه، وکیل مدافع

دکتر اُدبور، کارشناس

ردیف نقش‌های زیر را یک بازیگرایفا می‌کند:

– آقای اُزنو، زربیه، دکتر شلسینگر

– خانم گیبو، خانم اُزنو

– لشو، دکتر اُدبور

– گرتی، کلنا

– فرانسین، کلودت

## | صحنه |

صحنه‌ای گرد یا بیضی بدون دکور ثابت، که کارگری دائماً بر روی آن حضور دارد. کارگردار حین بازی وسایلی می‌آورد، برمی‌دارد و جابه‌جا می‌کند. این وسایل به دو دسته کاملاً متفاوت تعلق دارند: در یک سوی صحنه صندلی، میز، تخت، دیوار و... متعلق به دنیای بیرون... تکرنگ، نامتمایز و بدون هیچ‌گونه مشخصه خاص، با قابلیت تغییر به یکدیگر و تغییر کاربرد، که در صورت نیاز وارد صحنه یا از آن خارج می‌شوند. در سوی دیگر بازسازی فوق‌العاده رئالیستی و کامل از دادگاه پاریس سال ۱۹۵۳ یا شاید بازسازی قسمت‌هایی از آن همچون پارلی نیمه‌تمام که با بهره‌گیری از خطای دید به بخش‌بخش صحنه شکل می‌بخشد. وسایل این سوی صحنه حتی می‌توانند نمادی از حضور افرادی مثل قاضی دوم، منشی دادگاه، پلیس، هیئت منصفه، عکاسان، خبرنگاران و حضار باشند. اینان صحنه را ترک نمی‌کنند و فقط حالت قرارگرفتنشان تغییر

می‌کند تا حرکتی مداوم، کند و رفت و برگشت‌گونه را بر صحنه القا کنند.

نواری ضبط‌شده به تناوب صدای پیچپچه، هیاهو، خنده و ابراز شگفتی حضار را پخش می‌کند. هفده نقش را یازده بازیگر ایفا می‌کنند. تغییرات ظاهری لباس و کلاه‌گیس پنج بازیگری که بیش از یک نقش بر عهده دارند مختصر، سریع و بر روی صحنه صورت می‌گیرد.

نمایش بدون وقفه و آنتراکت اجرا می‌شود.

نمایش با ورود یک کارگر آغاز می‌شود که در ی ر روی صحنه می‌آورد و در وسط سن قرار می‌دهد. در یک سوی در یک پلکان است و طرف دیگر، آنجا که کارگر صحنه یک مبل و یک صندلی را در جایی و میزی را در جایی دیگر می‌گذارد، آپارتمان زویه است در منطقه پانزده پاریس، خیابان آبه - گرو، پلاک ۲۵ طبقه هفتم. زویه وارد می‌شود و روی مبل می‌نشیند. مکث. سوفی بر روی پاگرد پلکان ظاهر می‌شود.

**رئیس دادگاه:** ایشان هفت طبقه را از پله‌ها بالا رفتند چرا سوار آسانسور نشدید؟

**خانم گیبو:** باخبری می‌ارزه به بی‌خبری

تازه پسره دوبار هم باخبر شده بود آخه همون روز دوتا تلگرام رسید دستش تلگرام من و تلگرام پاپاش

**رئیس دادگاه:** در تلگرام شما که به تاریخ ۱۵ مارس از لیل ارسال شده چنین آمده «سوفی آمد پاریس نقطه اجتناب کامل از برخورد»

خانم گیو: جناب آقای رئیس کار که از محکم کاری عیب نمی کند  
برای همین من خودم پاپاش رو هم خبردار کردم  
رئیس دادگاه: و پاپا همان روز این تلگرام را برای پسرش ارسال کرد  
«بازگشت فوری به سنت-امر»

سؤفی در می زند. زویه زمان کوتاهی صبر می کند. بلند می شود،  
به سوی در می رود، تردید دارد، سپس در را باز می کند. سؤفی  
وارد می شود.

زویه: اومدی اینجا چی کار؟

سؤفی: باید می دیدمت

سؤفی به سرعت پیش می آید، روی صندلی می نشیند. زویه  
دوباره روی مبل می نشیند.

زویه: بهت که گفته بودم بهتره دیگه همدیگه رو نبینیم

رئیس دادگاه: چند کلامی کم و بیش با چنین لحنی رد و بدل می شود

سؤفی: نمی تونستم دیگه نبینمت یه چیزهایی هست که باید  
برات توضیح بدم

زویه: می دونی ما دیگه هیچی نداریم که به هم بگیم

سؤفی: نمی شه تو باید بهم گوش بدی

بهم گوش بده

زویه: چیزی عوض می شه با این؟

سؤفی: نمی تونم

زویه: گوش کن سؤفی همینکه هست

سؤفی: همین یعنی چی؟

زویه: دیگه خیلی دیر شده

سُوفی رولوری را از جیب بارانی اش بیرون می آورد و به پیشانی او شلیک می کند. زویه روی میز می افتد. سُوفی بلند می شود، تیر دیگری به پشت زویه شلیک می کند و بعد تیر سوم را در گوش او.

**سُوفی:** هفت طبقه رو از پله ها بالا رفتم چون برای اینکه بگردم ببینم چی باید بهش بگم به زمان نیاز داشتم کلمات درستی رو برای استفاده پیدا کنم امیدوار بودم بفهمم چه جورری باید باهاش حرف بزنم تا بتونم تحت تأثیرش قرار بدم بتونم نرمش کنم  
**رئیس دادگاه:** و در غیر این صورت او را بکشید و سپس خودکشی کنید؟  
 سُوفی با حرکت آرام سر حرف او را تأیید می کند.

فقط فراموش کردید

که در آن وضعیت مغشوش

اسلحه را برگردانید به سوی خودتان؟

**جناب لوبه:** خب معلوم است جناب رئیس دادگاه مگر شما انتظار دیگری داشتید؟ انسان که نمی تواند با وجود تشویشات آن لحظه به همه چیز فکر کند  
**سُوفی:** روبه روش که قرار گرفتم از اون همه چیزی که می خواستم

بهش بگم هیچی نتونستم بگم

احساس کردم خیلی ازم دوره

تقریباً به بیگانه

**جناب لوبه:** پس می توانستید سوار آسانسور هم بشوید

**سُوفی:** خیلی سریع اتفاق افتاد

اصلاً نفهمیدم

خیلی مضطرب بودم

رئیس دادگاه: ولی هدف گیری تان خوب است

یک تیراز فاصله کم و دو تیر دیگر از فاصله خیلی نزدیک  
دادستان: بله بار اول که شلیک می کنید او از پا درمی آید ولی آیا  
بعد شما می روید شانه هایش را بگیرید و فریاد بزنید «زویه  
جواب بده من چه کردم؟»

خیر برای شلیک دوم پشت او را نشانه می گیرید آیا دچار  
حمله عصبی می شوید؟

خیر بار سوم را در گوش او از فاصله بسیار نزدیک شلیک  
می کنید

و سوئی ازنو من احساس اشمئزاز می کنم که اینها را درباره  
زنی به جوانی شما به زبان می آورم  
این است آنچه که شما انجام دادید و آنچه که انجام  
ندادید

جناب لوبه: ایشان را چگونه کشتید؟ ایشان در چه حالتی بود؟ به این  
شکل با سری پایین؟ یا به این شکل؟

سوئی: من نمی توانم به دقت براتون توصیف کنم جناب وکیل آگه  
یادم بود که بهتون می گفتم

جناب لوبه: خب و بعد؟

شما را با یک لوله گاز باز شده روی کف آشپزخانه پیدا  
می کنند

بله رولور زیادی خشن است شما گاز را ترجیح می دهید  
بر اساس مطالعات پزشکی مان می دانید که اگر کف زمین  
دراز بکشید خطر کمتری تهدیدتان می کند و شما این  
مسئله را فراموش نکرده بودید



**جناب کانسه:** اعتراض دارم ما نمی‌توانیم درباره فکر کردن در فاصله کوتاه میان سه شلیک گلوله صحبت کنیم اینها جز کلماتی سخت چیز دیگری نیستند بی‌رحم‌اند یا سهل‌الوصول

قتلی اتفاق افتاده قبول او می‌خواسته کسی را بکشد و کشته است این برای شما کافی نیست؟

نه شما حتماً نیاز دارید باز هم رمان‌پردازی کنید نیاز دارید با کلام صیاد خود در حق این پرونده خیانت کنید

**خانم گیبو:** تازه درست حسابی هم باخبر شده بود

**رئیس دادگاه:** پس چرا آدم مطلعی مثل ایشان در خانه‌اش را باز می‌کند

شما چه توضیحی برای این مسئله دارید؟

**خانم گیبو:** ایشان به آقای جوونی بود که دومی نداشت

باتریت آشنا به آداب معاشرت

**رئیس دادگاه:** او که می‌دانست جانش در خطر است

**نشو:** حواسش جمع بود ولی در عین حال ته وجودش شاید

هم نه

تلگرام رو داد به من و گفتم «بیا این رو بگیرا که برام اتفاقی

افتاد می‌تونم ادعا کنی همه چیز از قبل برنامه‌ریزی شده

بوده» ولی اینکه آیا خودش به این قضیه باور داشت یا نه

**رئیس دادگاه:** حتی از توصیه پدرش هم متابعت نکرد که بیشتر شبیه

دستور است «باژگشت فوری به سنت - امر»

**نشو:** زویه هر چیزی بود جز اهل فرار

**کُرئی:** ولی تلگرام‌ها تو کله‌اش بودن اون دو روز آخر زندگیش رو

تقریباً عین آدم‌های تحت تعقیب گذروند

لشو: رفقاش دورش رو گرفته بودن یا اون می رفت خونه اونها

می خوابید یا اونها خونه اش می خوابیدن

گونی: سوئی بالاخره موفق شد باهاش تماس بگیره می خواست

تو خلوت همدیگه رو بینن زویه مدام قرار رو عقب

می انداخت باهاش روز هفدهم ماه ساعت ۹:۴۵ سر

چهارراه ادئون قرار گذاشت

رئیس دادگاه: ولی این خانم شب پیشش را مجدانه به کشیک کشیدن

در کافه روبه رویی ساختمان شماره ۲۵ خیابان آبه-گرو

گذرانند

دادستان: وقتی او را می بیند که به خانه برمی گردد با رولوری در

جیب به آنجا می رود

رئیس دادگاه: سوئی ازنوشما پس از به هوش آمدن مورد بازجویی پلیس

قرار گرفتید و اظهار داشتید «همه اونچه که یادمه اینه که

رولورم رو آوردم بیرون تا خودم رو جلوی زویه بکشم اما از

لحظه ای که اولین گلوله شلیک شد نمی تونم هیچ کدام

از وقایع رو به خاطر بیارم»

این روایت را تأیید می کنید؟

سوئی: نه

رئیس دادگاه: روایت امروز شما چیست؟

سوئی: روایت نیست جناب رئیس

بله من می خواستم در اون لحظه هر دومون رو بکشم

من خیال داشتم او را با خودم به سوی مرگ بکشونم هر

دو باهم